

مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در آمریکا

ساسان احمدی^۱

چکیده:

با توجه به نقش فزاینده اشخاص حقوقی در دهه‌های اخیر، اتخاذ تدابیر و واکنش‌های مناسب در قبال رفتار مجرمانه‌ی احتمالی آن‌ها برای رعایت نظم اجتماعی بیش از گذشته ضرورت یافته و دیگر اکتفا به مجازات مدیران به تنهایی کارساز نیست؛ از این رو مقابله با منابع خطری که به تدریج در اختیار این اشخاص به‌عنوان قدرت‌های مدرن جوامع قرار گرفت، مداخله حقوق کیفری و استفاده از ابزار مجازات را ناگزیر ساخت. اشخاص حقوقی در آمریکا به‌عنوان یک موجود ممکن است از نظر کیفری برای بزه‌های انجام‌یافته از سوی مدیرانی رؤسا و حتی کارکنان رده پایین مورد دادرسی و محکومیت قرار گیرند. در نظام کیفری آمریکا با توسل به رهنمودهای کیفردهی سازمان‌یافته و دقیق و در پرتو پیش‌بینی سه دسته ضمانت اجراهای متنوع؛ جبرانی، تنبیهی و پیشگیرانه به بهترین شکل ممکن اهداف اصلی تحمیل کیفرها اعم از سزا دهنده‌گی، بازدارندگی، بازسازی و حمایت از بزه دیده در خصوص اشخاص حقوقی امکان‌پذیر است.

واژگان کلیدی: مسئولیت کیفری، اشخاص حقوقی، آمریکا

نظام‌های حقوقی برای فائق آمدن بر معضل انتساب مسئولیت کیفری به اشخاص حقوقی تاکنون سازوکارهای مختلفی را به بوته آزمایش برده‌اند؛ از جمله، مسئولیت کیفری مافوق و کارفرما، مسئولیت کیفری مبتنی بر نظریه مغز متفکر، مسئولیت کیفری استوار بر ایده تقصیر جمعی، مسئولیت کیفری مأخوذ از نظریه قدرت و پذیرش که به‌رغم داشتن تفاوت‌های معنادار بر انتقال تقصیر از فرد یا افرادی خاص به شخص حقوقی موضع مشترک دارند.

مسئولیت کیفری سازمانی اما برگرفته از احراز تقصیر در ساختار شخص حقوقی و به عبارتی سیاست جرم‌زای آن و نه فردی معین است (حسینی نژاد، ۱۳۹۳: ۱۲۸).

یکی از این نظام‌های حقوقی آمریکا است. نظام حقوقی آمریکا ابتدا مسئولیت کیفری نیابتی موسعی را اختیار کرد تا اشخاص حقوقی تحت شرایطی به‌تبع فعل یا ترک فعل مجرمانه کلیه کارمندان تحت امر مسئولیت یابند. به‌مرور مدل مسئولیت مبتنی بر تقصیر جمعی نیز مورد پذیرش واقع تا اشخاص حقوقی که ارکان مادی و روانی جرم یا اطلاعات راجع به نقص قانون رابین اعضای تشکیل‌دهنده خود سرشکن کرده‌اند گریزی از مسئولیت نداشته باشند؛ مدلی که سرانجام نسخه توسعه‌یافته‌اش در قالب مسئولیت سازمانی متجلی و مورد تبعیت قرار گرفته است (دیسکانت، ۲۰۰۸: ۱۳۵).

در ایالات متحده، شرکت‌ها به‌عنوان موجودی مستقل ممکن است که مورد پیگرد کیفری و محکومیت برای بزه‌های انجام‌یافته از سوی شخص مدیران، اداره‌کنندگان و حتی کارکنان رده پایین قرار گیرند. برخی استدلال می‌کنند که نظام آمریکایی بیرون از سنت کامن لا رشد یافته که به‌طور تاریخی دربردارنده این فرض قانونی است که در حقوق راجع به شرکت شایع است که شخص مالی و بازرگانی را به‌عنوان یک موجود جداگانه‌ای از شخص حقیقی به رسمیت بشناسد (سیلا، ۲۰۱۴: ۷۵). هدف از پژوهش حاضر مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در آمریکا است.

اشخاص حقوقی و مسئولیت کیفری آنان:

هر شخصی که موضوع حق و تکلیف قرار گیرد دارای شخصیت حقوقی است و چون حق و تکلیف از موضوعات حقوقی است آن وضعیت موجود در شخص را شخصیت حقوقی می‌گویند (صارمی، ۱۳۹۱: ۴۴).

اشخاص حقوقی شامل اشخاص حقوقی حقوق عمومی (دولت و...)، اشخاص حقوقی حقوق خصوصی (شرکت‌های تجاری، مؤسسات غیرتجاری و موقوفات) است (ولیدی، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

در زمینه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بین حقوقدانان کیفری در غالب کشورها اختلاف نظر وجود دارد و دکترین واحدی در این زمینه وجود ندارد. برخی حقوقدانان با مسئولیت کیفری اشخاص

حقوقی مخالفت می‌ورزند و برخی دیگر قائل به مسئولیت آن‌ها هستند. در قوانین و به تبع آن در دادگاه‌های کیفری کشورهای مختلف رویه‌های متفاوت و گاه متضاد اتخاذ شده است و گاه شخص حقوقی را از لحاظ کیفری مسئول دانسته‌اند و گاه نیز تنها اشخاص حقیقی عضو این اشخاص را دارای مسئولیت کیفری دانسته‌اند (فیس، ۲۰۱۲: ۱۵۲).

پیشینه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در آمریکا:

مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی ابتدا در قرون هفدهم و هجدهم که همراه با شکل‌گیری و توسعه دستگاه قضایی نوپا در آمریکا بود، پذیرفته نشد و دلیل آن‌هم مانع بودن انتساب قصد و نیت نمایندگان شخص حقوقی به خود شخص حقوقی بود. مخالفت‌های دیگری هم که با مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی می‌شد ناشی از مسائل شکلی بودند؛ نظیر آن‌که اشخاص حقوقی قادر به ارتکاب برخی از جرائم نیستند، دادگاه‌ها نیز برحسب این موانع، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را نمی‌پذیرفتند. حتی هنگامی که این موانع بعداً در اثر تغییر مقررات و یا نفوذ آموزه‌ها زایل شدند، آرای که پیش از آن صادر شده بودند، خود به‌عنوان دلایلی برای عدم مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی شناخته می‌شدند و دادگاه‌ها به آرای صادره در پرونده‌های سابق به‌عنوان سابقه و رویه قضایی استناد کرده، چنین اظهار می‌داشتند، که اشخاص حقوقی قادر به ارتکاب جرم نیستند و بنابراین دارای مسئولیت کیفری نمی‌باشند.

از نیمه قرن نوزدهم دادگاه‌ها، شرکت‌ها و مؤسساتی را که بر اساس اخذ امتیازاتی از دولت به انجام خدمات شهری می‌پرداختند، حتی شهرداری‌ها را به‌واسطه مزاحمت عمومی و ترک و خلیفه مسئول شناختند. بدین ترتیب، از سال ۱۸۳۴ این امر مورد قبول دستگاه قضایی آمریکا قرار گرفت که می‌توان اشخاص حقوقی را به‌واسطه ترک فعل مسئول شمرد. محور اصلی پذیرش این مسئولیت، دفاع از جامعه در برابر صدمه و زیان وارده بود. تحمیل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی بر اساس ارتکاب عمل و فعل مثبت، اولین بار در پرونده شرکت راه‌آهن موریس صورت گرفت. اتهام شرکت مذکور، ساخت راه‌آهن در تقاطع با یک شاهراه عمومی بود که برای عبور قطارها از راه‌آهن ایجاد مانع می‌کرد. دو سال بعد در پرونده معروف به پل بدفورد هم حکم مشابهی صادر شد. ماجرا از این قرار بود که یک شرکت اقدام به ساخت یک پل در عرض رودخانه‌ای نمود و این پل را به شیوه‌ای ساختند که مانع کشتی‌رانی در رودخانه بود و همین امر موجب مزاحمت عمومی می‌شد. بدین ترتیب مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، جرائم ناشی از فعل را نیز شامل گردید.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در آمریکا رشد سریعی داشت. بنابراین تا قرن ۱۹ میلادی، مفهوم محکومیت شرکت به ارتکاب بزه، به‌طور کلی پذیرفته نشده بود.

بسیاری باور داشتند که یک مؤسسه برای این که در قلمرو نظام عدالت کیفری قرار گیرد حقیقتاً قابلیت سرزنش اخلاقی را ندارد.

معناگرایان هم با این حقیقت که شرکت را بتوان به‌طور فیزیکی، در دادگاه حاضر کرد دچار مشکل بودند. به نظر می‌رسد که مسئولیت کیفری شرکت در آمریکا بعد از انقلاب صنعت و ظهور وضعیت به نظم در آوردن فعالیت‌ها، با تصمیم برجسته ۱۹۰۹ دیوان عالی این کشور در پرونده شرکت راه‌آهن رسون ریور و نیویورک سانترال آغاز شد. در این پرونده، دادگاه رفتار رایلکینز را مطابق قانون اساسی تشخیص داد. قانون فدرال که سرعت حرکات راه‌آهن را نظام‌مند می‌کرد مسئولیت کیفری را به شرکت‌هایی که دستورات قانونی را نقض می‌کردند تحمیل می‌نمود. به عبارت دیگر دادگاه، استدلال شرکت را مبنی بر این که یک شخص حقوقی نمی‌تواند مرتکب بزه گردد و این فرض قانون، که یک مؤسسه نه می‌تواند مرتکب رفتار کیفری گردد و نه می‌تواند دارای نیت بزهکارانه باشد پذیرفت. در عوض دادگاه، آموزه حقوق مدنی را پذیرفت که مسئولیت را از آمر بخواهد و رای داد که وقتی یکی از نمایندگان شرکت، در چهارچوب قرارداد کاری‌اش و برای سودمندی شرکت مرتکب رفتار کیفری شده باشد، برابر قانون اساسی ممکن است محکوم به بزه گردد. تقریباً این معیار تا به امروز هم قاعده شایسته‌ای در همه جهان باقی مانده است. شروع تاریخ مسئولیت شخص حقوقی، در آمریکا با پرونده نیویورک سانترال، قطعاً منطقی است؛ زیرا این پرونده اختیار کنگره برای جرم انگاری رفتار شرکت را تثبیت کرد؛ اما پذیرش این تاریخ، جنبش بسیار قدرتمندی را که پیش از پرونده نیویورک سانترال در جریان بود نادیده می‌گیرد. این مهم است که فهمیده شود که چرا و چگونه مسئولیت شخص حقوقی این چنین سریع گسترش یافت، درحالی که پرونده نیویورک سانترال در بردارنده یک قاعده‌ای بود که به‌طور صریح مسئولیت کیفری را برای شرکت‌ها گسترده می‌کرد. برای پنجاه سال پیش از این که کنگره قانون الکینز را تصویب کند، دادستان‌های سراسر کشور، ضمانت اجرای کیفری را به‌طور خلاقانه‌ای علیه شرکت‌ها با به‌کارگیری قانون‌های کلی کیفری پی می‌گرفتند، قانون‌هایی که به شرکت‌ها به‌عنوان شخص، از جهت واژگان و دلالت لفظی تسری نمی‌یافتند بلکه از راه رفتار شامل آن‌ها می‌شدند. در واقع، تقریباً از سال ۱۸۵۰ دادستان‌ها در ایالت‌هایی مانند نیوجرسی و پنسیلوانیا اتهام‌های کیفری درباره شرکت‌ها را به‌عنوان هستی‌های مستقل به وسیله اجرای آموزه‌های کیفری قضاوت کامن لایی پی می‌گرفتند. این امر با وجود این حقیقت بود که نظام کامن لا، مفهوم مسئولیت شخص حقوقی را به رسمیت نمی‌شناخت و قانون‌های ایالات به‌طور صریح از مسئولیت شخص حقوقی یاد نمی‌کردند (استوارت و نیکو، ۲۰۱۲: ۱۱۵).

شرکت‌ها اغلب این پیگردها را با چالش حقوقی روبه‌رو می‌کردند و به دلایل زیادی این استدلال که شخص حقوقی نمی‌تواند متهم یا محکوم به جرم گردد با موفقیت کمی همراه بود و بیشتر دادگاه

های عالی ایالتی، اعتبار چنین محکومیت‌هایی را ابرام می‌کردند. به عبارت دیگر، ریشه اصلی مسؤولیت کیفری آمریکایی، از تلاش‌های قانون‌گذاری، بحث‌های سیاسی و یا انتخاب‌های برآمده از قانون ناشی نشده است، بلکه حرکت به سوی مسؤولیت کیفری شخص حقوقی عمدتاً و نخست از تلاش‌های دادستان‌های آمریکایی سرچشمه می‌گیرد، کسانی که خلاقانه و با پشتکار، قانون موضوعه و کامن‌لا را بکار گرفته‌اند و نیز از دادگاه‌های نخستین آمریکایی که به دادستان‌ها اجازه می‌دادند اینگونه رفتار کنند. فهم این که چرا پرونده نیویورک سانترال این چنین به عنوان نقطه دگرگون، در تاریخ مسؤولیت شخص حقوقی آمریکایی نشان داده شد، داستان بسیار پیچیده‌ای دارد. با تأیید این که شرکت برابر قانون اساسی می‌تواند برای انجام بزه بر پایه نظریه مقام بالاتر مورد پیگرد قرار گیرد، دادگاه رویه‌ای را تأیید کرد که به وسیله دادستان‌ها به طور روزافزونی برای بیش از پنجاه سال پی گرفته شده بود. پس از آن با مهر تأیید دادگاه، دادستان‌ها با پشتکار فراوان، نوعی از حقوقدانی سازنده را پی‌جوی، نمودند. آنها پیش از این رای، هم کامن‌لا و هم بزه‌های مبتنی بر قانون را درباره رفتار شرکت بکار می‌گرفتند. البته نمی‌توان گفت که کنگره در خصوص گسترش مسؤولیت شخص حقوقی چیزی نداشته است. بر عکس، هم پیش و هم پس از پرونده نیویورک سانترال، کنگره هزاران قانون تصویب کرد که مسؤولیت کیفری نوین یا مبتنی را برای شرکت ایجاد می‌کرد. قانون سهام قرضه سال ۱۹۳۴، قانون غذا و دارو و ابزارهای آرایشی و قانون بازرگانی درون ایالتی، برخی از قوانینی هستند که به خوبی شناخته شده و به طور عادی در قرن گذشته اجرا شده‌اند که دربردارنده مقرره‌های ویژه‌ای برای مسؤولیت کیفری شرکت می‌باشند. کنگره با تعریف شخص برای این که شرکت را برای همه هدف‌های قانون آمریکایی دربرگیرد، این سنت دیرپای حقوق کامن‌لا را که اشخاص حقوقی ممکن نیست که دارای مسؤولیت کیفری گردند، دگرگون کرد (لیگ، ۲۰۱۱: ۹۹).

بر پایه برخی ارزیابی‌ها، بیش از سیصد هزار بزه فدرالی وجود دارد که شرکت ممکن است متهم به انجام آنها گردد. برای این که شرکت محکوم شود، سنجه نیویورک سانترال هنوز اجرا می‌گردد. دادستان‌ها نیاز دارند فقط ثابت کنند که نماینده شرکت، یک رفتار غیرقانونی انجام داده است، در حالی که رفتار در چهارچوب قرارداد کاری و به قصد سودمندی شرکت بوده است (دیسکانت، ۲۰۱۰: ۲۰۸). واژه‌های نماینده و سنجه، به قصد سودمندی به طور گسترده‌ای از سوی دادگاه‌های بدوی تفسیر شده‌اند. دادگاه‌ها به طور معمول، این معیار را برپا کرده‌اند که کارمند رده پایین در چهارچوب وظیفه کاری اش با قصد سودمندی شرکت رفتار می‌کند، حتی در زمانی که وی در وضعی رفتار میکند که صریحاً به وسیله سیاست‌ها و مقرره‌های درونی خود شرکت منع گردیده است. در آمریکا ممکن است حکم داده شود که شرکت‌ها از نظر کیفری مسؤول می‌باشند، خواه مدیریت از رفتار مورد پرسش و پیگرد آگاه باشد و خواه نباشد. افزون بر آن، همان‌گونه که یاد شد، بر پایه حقوق کیفری

کنونی، شرکت‌ها به یک درجه مسؤل هستند بدون توجه به این که آن نماینده مورد سؤال یک مدیر رده بالا است یا کارمند رده پایین. به عنوان یک نمونه غم‌انگیز کنونی، پیگرد بسیار مهم آرتور اندرسون به اتهام جلوگیری از اجرای عدالت که مربوط به حسابرسی از شرکت اینرون در سال‌های پیش از سقوط این شرکت بود، مورد بررسی قرار می‌گیرد. قاضی رسیدگی کننده این گونه هیأت منصفه را راهنمایی کرد که اگر دادستان اثبات کرده باشد که هر یک از کارکنان هرگونه رفتاری با قصد واژگون کردن، ویران کردن یا جلوگیری از امکان کشف حقیقت در یک فرآیند رسیدگی رسمی داشته است، شرکت گناهکار شناخته می‌شود و در نهایت، هیأت منصفه نیز به همان اتهامی که وارد شده بود بدون این که موجب شگفتی گردد به گناهکاری رسید. هیأت منصفه احتمالاً می‌توانست به این نتیجه هم برسد که تقریباً هر شرکت آمریکایی می‌تواند گناهکار باشد. بر پایه دسته‌بندی جداگانه‌ای از اصل‌های راهنمای تعیین کیفر برای شرکت، حقوق آمریکایی جریمه‌هایی را تحمیل می‌کند که ممکن است به صدها میلیون دلار برای هر بزه برسد. افزون بر آن، هر شرکت که محکوم به بزه‌ای از گونه جنایت گردد ممکن است که برای همیشه از معامله و داد و ستد با نمایندگان حکومتی یا شرکت در برنامه‌های حکومتی منع گردد. در نهایت، هزینه‌های مربوط به اعتبار و خوشنامی می‌تواند برای هر شرکتی ویرانگر باشد (بوسی، ۲۰۰۷: ۸۸).

این خبر و آگهی در این حد که حکومت اتهام‌های کیفری را مد نظر دارد ممکن است موجب سقوط سهام شرکت گردد؛ دادستان‌ها این اختیار را نگهداشته‌اند تا افزون بر (نه به جای) اتهام‌هایی که بر کارکنان در محدوده اهلیت شخصی شان وارد می‌گردد، اتهام‌هایی بر شرکت وارد کنند. برای فهم نقشی که مسؤولیت کیفری شخص حقوقی بازی می‌کند این حقیقت که هم کارکنان و هم شرکت‌ها همزمان با اتهام‌های کیفری روبه‌رو می‌شوند مهم و اساسی است. بدین ترتیب، دادستان‌های آمریکایی تا اندازه‌ای به گونه‌ای ساختگی دو متهم ایجاد می‌کنند و سپس یک متهم ممکن است که مجبور به اقرار به گناهکاری و همکاری در پیگرد متهمان دیگر گردد. همچنین مسؤولیت کیفری شرکت به هیچ وجه جایگزین برنامه انتظام بخشی نمی‌گردد (لیویتسک، ۲۰۱۲: ۲۲۴).

نهادهای آمریکایی مانند نهاد غذا و دارو، کمیسیون سهام و برگ‌های قرضه و کمیسیون بازرگانی فدرال، همه قانون‌های نظم‌دهنده و اجرایی دارند. اغلب این چنین نهادهایی همه جنبه‌های بازرگانی آمریکایی را واقعاً به نظم در می‌آورند و بسیار مهمتر این که می‌توانند قدرت اجرایی خود را برای بررسی، بازجویی و پیگرد خلاف‌های مطرح شده بکار گیرند. همه چنین نهادهایی می‌توانند جریمه‌های نقدی قابل توجهی برای نقض مقرراتشان تحمیل کرده و قاعده‌هایی صادر و اعلامیه‌های همگانی منتشر کنند که برای آماجشان هزینه‌های اعتباری ویرانگری می‌تواند به همراه داشته باشد. بنابراین،

نکته مهم این است که مسئولیت کیفری آمریکایی شرکت در راس راهکارهای سرکوب گر و نظم دهنده قرار می گیرد (کاتارگیو، ۲۰۱۳: ۴۵).

دکترین مسئولیت مافوق و کارفرما:

مطابق این دکترین که مربوط به فدرال می باشد، اشخاص حقوقی بخاطر اعمال هر یک از نمایندگان خود، در صورتیکه جرمی را در حیطه وظیفه استخدامیشان و بقصد نفع رساندن به اشخاص حقوقی مرتکب شوند، دارای مسئولیت کیفری خواهند بود. اظهار ذیل در همین خصوص است (لی، ۲۰۱۱: ۷۵۶):
"ما معتقدیم که او به هیئت منصفه بایست گفته شود که هیئت منصفه بایست ماوراء یک تردید معقول قانع شود که اعمال شخص نماینده، اعمال شرکت را تشکیل می دهد. ثانیاً، ا مقرر کردیم که شرکت می تواند مقصر یک جرم مبتنی بر قصد مجرمانه خاص که توسط نماینده اش ارتکاب یافته است باشد، مشروط به اینکه:

۱- نماینده در حیطه وظیفه استخدامیش عمل کرده باشد و برای عمل نمودن برای شرکت، در ارتباط با کار و فعالیت خاص شرکت که بصورت مجرمانه عمل شده است، دارای اجازه و اختیار باشد.

۲- نماینده حداقل بعضاً در جهت پیشبرد منافع شرکت عمل نماید.

۳- اعمال مجرمانه از سوی مدیریت شرکت اجازه داده شده باشد یا اغماض شده باشد".
موقعیت نماینده در سلسله مراتب اشخاص حقوقی مهم نیست و نه تنها هر گونه مشکل تصویری و ادراکی در خصوص مسئول شمردن اشخاص حقوقی بخاطر قصد مجرمانه دیگری، بموجب این قاعده نادیده گرفته می شود بلکه در واقع اثبات قصد مطابق این قاعده ممکن است ساده تر از اثبات قصد بهنگام تعقیب کیفری یک فری باشد. اشخاص حقوقی بعنوان مجموعه ای شناخته می شوند که نیازی به اثبات اینکه هر یک از کارمندان دارای قصد بوده اند و یا در واقع هر یک از کارمندان با قصد مجرمانه عمل کرده اند نمی باشد. علاوه بر اثبات عناصر جرم دستگاه تعقیب در خصوص تعقیب اشخاص حقوقی می بایست ثابت کند که جرم در حیطه وظیفه استخدامی نماینده ارتکاب یافته است. علیرغم محدودیتهای دکترین نمایندگی که بر اساس آن فعل و رفتار می بایست با صریحا یا ضمنا بوسیله رئیس اجازه داده شده باشد یا آن فعل و رفتار مشابه با وابسته به رفتار اجازه داده شده باشد، یا آن فعل و رفتار مشابه یا وابسته به رفتار اجازه داده شده باشد، از آنجا که به استدلال آگاهی و علم جمعی قلمرو وسیعی داده شده است، لذا حتی اگر این فعالیت صریحه منع شده باشد، محاکم مبادرت به تشخیص و حکم به این خواهند نمود که رفتار در حیطه وظیفه استخدامی ارتکاب یافته است. چنین برخوردی می تواند مورد حمایت واقع شود. زیرا در غیر اینصورت یک شخص حقوقی قادر خواهد بود که بموجب مقرر ائی از ناحیه

شخص حقوقی که هر رفتار غیر قانونی را منع می کند از مسئولیت طفره رود راجع به پیش شرط و به قصد نفع رساندن به شخص حقوقی و حقوقدانان کمتر صحبت و بحث کرده اند، اما بنظر میرسد که اگر عامل و نماینده در جهت نقض و تخلف از وظیفه محوله از سوی شخص حقوقی و بخاطر تحصیل منفعت شخصی عمل و فعالیت می کنند، شخص حقوقی مسئول نخواهد بود (دیسکانت، ۲۰۰۸: ۱۴۰).

در پرونده ای " کارمندان کمپانی با همکاری شخص ثالثی و بقصد سود رساندن به ثالث مرتکب اعمال مجرمانه ای شدند و این اعمال کارمندان نه تنها هیچ سود و منفعتی برای کارفرما نداشت، بلکه در برخی موارد منجر به سرقت از اموال کارفرما نیز شد. کارمندانی که مرتکب اعمال مجرمانه شده بودند، در سلسله مراتب شرکت دارای مقام کوچکی بودند. شرکت متهم، به محض آگاهی از کلاهبرداری و عمل مجرمانه آنها، موضوع را فوراً به هیئت حاکمه (هیئت رئیسه) شرکت گزارش داد. در خصوص این پرونده محکمه رسیدگی کننده به پرونده مقرر داشت که در ارتباط با جرائم نیازمند قصد مجرمانه یک شرکت را نمی توان بخاطر علم و آگاهی کارمندان از ارتکاب جرمی که خارج از قلمرو استخدامیشان ارتکاب یافته است، متهم نمود و مسئول شناخت. یک کارمند بعنوان عمل کننده در حیطه وظیفه استخدامیش شناخته نمی شود مگر اینکه انگیزه نفع رساندن به شرکت و کارفرما و نیز پیش بردن کار کارفرما، او را تحریک بعمل نموده باشد. در یک پرونده قدیمی منفعت حداکثر بعنوان یک موضوع اثباتی و نه یک موضوع ثبوتی شناخته شد. مواردی نیز وجود دارد که اگر شخص حقوقی، ولو آنکه قصد کارمند نفع رساندن به شخص حقوقی نباشد، از اعمال مجرمانه کارمندان خود سود ببرد، دارای مسئولیت کیفری خواهد بود. همچنین ممکن است اشخاص حقوقی ولو اینکه هیچ نفعی تحصیل نکرده باشند دارای مسئولیت کیفری باشند با این توضیح که نفع رساندن به شرکت یک عامل تعیین کننده در خصوص انتساب اعمال نمایندگان به شرکت و برابر دانستن اعمال نمایندگان با اعمال شرکت است. به این معنا که یکی از اصول اساسی نمایندگی این است که اگر مستخدم و کارمند، عملی را بدون قصد انجام آن بعنوان بخشی از خدمت و وظیفه استخدامی خود، انجام دهد، ارتکاب چنین عملی در حیطه وظیفه استخدامیش محسوب نمی شود. اما با اینحال ممکن است، در مواردی که نمایندگان عالی شرکت از تخلفات آگاه بوده اند، و هیچ اقدامی برای گزارش این تخلفات و ممانعت از آنها، انجام نداده اند، شرکت دارای مسئولیت کیفری باشد. ولو اینکه هیچ سودی از ارتکاب اعمال خلاف کسب نکرده باشد (لیگ، ۲۰۱۱: ۲۱۷).

علم و آگاهی جمعی:

برخی از محاکم شروع بر پذیرش این عقیده نموده اند که نیازی نیست کل علم و آگاهی مورد لزوم در یک فرد یافت و منحصر شود، بلکه می توان علم و آگاهی جمعی کارمندان را به شخص حقوقی نسبت داد. از استدلال علم جمعی در پرونده شرکت T. I. M. E به منظور محکومیت شرکت استفاده

شد. مطابق مقرره کمیسیون تجارت بین ایالات (آی - سی - سی) رانندگان کامیون از رانندگی بهنگام بیماری و کسالت منع شده بودند و مطابق این مقرره بحرکت در آوردن وسایل نقلیه بهنگامیکه راننده کسالت و بیماری دارد، غیر قانونی است. شرکت متهم بمنظور جلوگیری از افزایش بی رویه غیبت غیر موجه کارکنان خود، سیاستی را طرح و در پیش گرفت که مطابق آن هر راننده ائی که بجهت کسالت و بیماری از کار دست، می کشید، برای وی غیبت غیرموجه منظور میشد، مگر اینکه فوراً گواهی پزشکی دال بر کسالت خود را ارائه می داد. بر همین اساس یکی از رانندگان با شرکت تماس تلفنی گرفت تا بگوید که او نمی تواند کار کند ولی به محض اینکه از سیاست جدید کمپانی در برخورد با غیبت کارکنان مطلع شد، تصمیم خودش را عوض کرد و به سر کار آمد. از این موضوع یکی از کارمندان آگاه بود و از آنجا که کارمندان شرکت می دانستند که این سیاست جدید شرکت در برخورد با غیبت کارکنان، رانندگان را حتی بهنگام بیماری تشویق و وادار به کار می کند، بنابراین چنین استنباط شد که می توان شرکت را بعنوان نقض کننده عالمانه و توأم با اراده این مقرره محسوب نمود. آگاهی جمعی بطور مکرر در پرونده های بعدی ذکر شده است و به آن استشهاد گردیده است و این تئوری بوضوح مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در ایالات متحده اثبات می سازد. علم و آگاهی حاصله توسط کارمندان در حیطه وظایف استخدامیشان به شرکت نسبت داده می شود. در نتیجه یک شرکت نمی توان با اظهار این دفاعیه که اطلاعات حاصله توسط یک کارمند مهم و عالی اداری - مدیریتی تحصیل نشده است، ادعای بی گناهی کند. مسلماً شرکت بعنوان تحصیل کننده و دارنده علم و آگاهی جمعی کارمندان در نظر گرفته می شود و بنابراین بخاطر قصور کارمندان در عمل نمودن مسئول شمرده می شود (استفان، ۲۰۱۲: ۲۶۵).

مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در برابر قتل غیر عمد:

دادگاه عالی ایالات متحده دکترین موسع مسئولیت مافوق و کارفرما را برای مسئول شمردن شرکت هایی که مطابق قوانین کیفری فدرال تعقیب می شدند، اتخاذ کرد و اعلام کرد که جرائم اخیر نشان می دهد که اگر تنها افراد در معرض مسئولیت کیفری باشند، بسیاری از جرائم بدون مجازات باقی خواهد ماند. اما قانون سابق آدم کشی فدرال، سالها قبل توسط کنگره نسخ شده بود. و این بدین معناست که برای مدت ها، جرائم آدم کشی تنها در محاکم ایالات تحت تعقیب کیفری قرار می گرفتند. بنابراین آدم کشی اشخاص حقوقی همچنان یک مفهوم مبهم باقی ماند و ابهام آن از تعریف کامن لائی آدم کشی و نیز رویه و سابقه قضائی ناچیز و کم و تعداد محدود و ناچیز پرونده هائی که عملاً علیه اشخاص حقوقی اقامه شده باشد، ناشی می شد (بروس، ۲۰۱۳: ۳۱۴).

در سال ۱۹۱۷ ایالت نیوجرسی یکی از اولین ایالاتی بود که مسائل قانونی حول آدم کشی اشخاص حقوقی را در نظر گرفت. در پرونده ای " دادگاه استیناف پذیرفت که در ارتباط با مسئولیت کیفری

شرکت بخاطر جرائم خیانت به کشور و قتل عمد ممکن است که مشکلات ادراکی رخ دهد. اما دادگاه استیناف نتیجه گرفت که جرم آدم کشی مبتنی بر مسامحه از این جرائم قابل تفکیک است و مقرر داشت: یک شرکت ممکن است بخاطر اعمال مجرمانه فعل یا ترک فعل مسئول شمرده شود. مگر آنکه ماهیت جرم یا خصیصه مجازات در نظر گرفته شده برای آن جرم یا عناصر جرم بگونه ای باشد که مسئولیت کیفری شرکت ها را غیر ممکن سازد. قاتل غیر عمد غیر ارادی داخل هیچ یک از این استثنائات نمی شود. لکن، محاکم استیناف در ایالات دیگر نوعاً بواسطه تفسیر مضیق عبارات قانون به نتایج متفاوتی رسیدند. بنابراین در ایالت های مختلف آمریکا، محاکم به سبب مشکلات ادراکی از حمایت و تأیید این عقیده که یک شرکت قادر به ارتکاب قتل غیرعمد است منع نشده بودند. لکن آنها به سبب عبارت قانونی که قتل غیرعمد در آن بعنوان قتل یک انسان توسط دیگری تعریف می شود، محدود می شدند. بعنوان نمونه کمپانی رچستر در سال ۱۹۰۹ به اتهام قتل غیر عمد تحت تعقیب قرار گرفت این پرونده در ایالت نیویورک مطرح شده بود و کمپانی رچستر متهم به غفلت در نصب یک دستگاه سوخت گاز در یک منزل مسکونی شده بود که بر اثر این غفلت و خروج گاز از دستگاه منصوبه، خانم خانه گشته شد، این تعقیب به نتیجه نرسید. به این دلیل که قتل در قانون مربوطه به این شکل تعریف شده است: «قتل یک انسان توسط دیگری، و بنابراین کلمه دیگری، طبیعتاً بمعنای «انسان دیگری می باشد. محکمه گفت که از حیث ادراکی مشکلی در مسئولیت شرکت نسبت به این اتهام وجود ندارد. بلکه مشکلی در قانون است وظیفه مقنن است که این قانون را اصلاح نماید. محکمه این استدلال را بیان کرد و حدود ۶۵ سال بعد مقنن نسبت به این موضوع واکنش نشان داد و بیان کرد که تحلیل این موضوع که «دیگری» به «انسان دیگری اشاره دارد، این خواهد بود که کلمه «شخص» را می بایست. قبل از کلمه «دیگری» افزود(ژرژمک، ۱۳۹۲: ۳۰).

از نیمه دهه ۱۹۷۰ قانون جزای نمونه بوسیله مقننین بسیاری از ایالات اتخاذ شد. از سال ۱۹۸۰ تعداد پرونده های راجع به قتل غیر عمد شرکت ها در محاکم ایالات بطور ثابت و یکنواخت افزایش یافت. بیشتر این پرونده ها به مرگهای که در محل کار رخ می داد، واکنش نشان می داد. زیرا از زمانی که مقررات راجع به ایمنی در شغل و محل کار در طول حکومت دولت ریگان حذف شد، مرگهایی در محل کار و مربوط به شغل افزایش یافت. نمونه تمایل در افزایش تعقیب شرکتهای بعلت قتل غیر عمد و آدم کشی را می توان در ایالت ایلوی نویز در سال ۱۹۸۵ مشاهده کرد. ایالت ایلوی نویز از دیگر ایالاتی بود که قانون جزائی نمونه را پذیرفته است. در پرونده شرکت بازیافت فیلم که در اطراف شهر شیکاگو است، این شرکت و شرکت فرعی وابسته به این شرکت، بعلت قتل غیرعمد غیرارادی در پی مرگ کارگرانی که عمده در مورد خطرات محل کار اغفال شده بودند و با هیچیک از وسائل ایمنی که قانون لازم شمرده بود، تجهیز نشده بودند، محکوم گردیدند(علاوه بر این محکومیت، سه تن از مجریان این کمپانی نیز

مقصر قتل عمد شناخته شدند). محکومیت شرکت بازیافت فیلم اوج یک تغییر اساسی و بنیادین را در حقوق کیفری آمریکا نشان می داد (لیویتسک، ۲۰۱۲: ۱۹۷).

قانون جزای نمونه :

ایده مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی در ماده ۲۰۷ این قانون مطرح شده است. تهیه کنندگان پیش نویس قانون جزای نمونه متذکر شده اند که در آمریکا اصول روشن و صریحی در این زمینه رشد و توسعه نیافته است. همچنین تهیه کنندگان پیش نویس قانون جزای نمونه ممانعت از ارتکاب مجدد جرم و ارباب " را بعنوان تنها توجیه برای تحمیل مسئولیت کیفری بر اشخاص در نظر گرفته اند. بنابراین طرحی را پیشنهاد کردند که مسئولیت در سه طبقه گروه بندی می شود. در هر یک از این طبقات قلمرو مسئولیت بسته به ارزیابی تهیه کنندگان پیش نویس قانون جزای نمونه از آثار و نتایج بازدارندگی از ارتکاب مجدد جرم، متفاوت می باشد. بنابراین بیشترین محدودیت در م - ک - ا - ح تعلق به طبقه ای دارد که تهیه کنندگان پیش نویس قانون جزای نمونه معتقدند که هدف بازدارندگی و ممانعت از ارتکاب مجدد جرم، نسبت به آن طبقه قابل تحقق نیست. بسیاری از ایالات، قانون جزای نمونه را که سه نوع متفاوت از مسئولیت را در بر می گیرد، پذیرفته اند. الف: برای جرائم نیازمند قصد و بهنگامیکه هیچ هدف الظباطی در تحمیل مسئولیت بر شرکتها بوضوح دیده نمی شود، مدل انگلیسی شخصیت ثانوی پذیرفته شده است. بنابراین شرکت ها بخاطر جرائم ارتكابی نمایندگان و کارمندان و اعضای خود مسئول شمرده می شوند، مشروط به اینکه هیئت مدیره ارتکاب جرم را خواسته باشد و یا دستور به ارتکاب جرم داده باشد یا بی پروایانه از ممانعت از ارتکاب جرم چشم پوشی نماید. و یا آنکه یک نماینده عالی اداری - مدیریتی از طرف شرکت و در حیطة وظیفه استخدامی اش مرتکب جرم شده باشد. و در همین ماده نماینده عالی اداری مدیریتی را چنین تعریف می کند: یک کارمند اداری - مدیریتی با نماینده ائی از شرکت که دارای آنچنان وظایف و مسئولیت هائی است که می توان رفتار و اعمال او را معرف و بیانگر خط مشی و سیاست شرکت فرض نمود. ب: نوع دوم از مسئولیت در قانون جزای نمونه عبارت از مسئولیت برای جرائم نیازمند به قصد است و در مواردی این نوع مسئولیت بر اشخاص حقوقی تحمیل می شود که مقنن صریحا تحمیل مسئولیت بر اشخاص حقوقی را قصد کرده باشد. این نوع مسئولیت، مسئولیتی مشابه با مسئولیت مافوق یا کارفرما را بیان می کند. اما یک دفاع را نیز در اختیار قرار می دهد. بدین معنا که اگر شخص حقوقی بتواند بر اساس توازن احتمالات ثابت کند که نماینده عالی اداری - مدیریتی، که بر نظارت بر موضوع جرم دارای مسئولیت بوده است، کوشش لازم را برای ممانعت از ارتکاب جرم انجام داده است، شخص حقوقی دارای مسئولیت نخواهد بود. دفاع کوشش لازم، با این اعتقاد بوجود آمد که هدف اولیه و اساسی مسئول

شمردن اشخاص حقوقی بخاطر اعمال کارمندان سطح پائین شخص حقوقی، تشویق مقامات اداری - مدیریتی بر نظارت دقیق است. ج: در نهایت قانون جزای نمونه برای جرائم با مسئولیت مطلق، مسئولیت نیابتی را منعکس می کند و یک هدف انطباطی را برای تحمیل مسئولیت بر اشخاص حقوقی فرض می کند، مگر اینکه خلافش ثابت شود (استفان، ۲۰۱۲: ۱۴۳).

نتیجه گیری:

امروزه بازیگران اصلی عرصه اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی در اغلب کشورها، اشخاص حقوقی می باشند. مصالح اجتماعی و مردم نیز اقتضا می کنند که نسبت به خطرات و نتایج زیان بار ناشی از فعالیت های گروهی بی تفاوت و بی توجه نباشند. اشخاص حقوقی در آمریکا به عنوان یک موجود ممکن است از نظر کیفری برای بزه های انجام یافته از سوی مدیران، رؤسا و حتی کارکنان رده پایین مورد دادرسی و محکومیت قرار گیرند. چنین مسئولیت شخص حقوقی نشان می دهد که ایالات متحده به طور نسبی یکتا و منحصر به فرد است و ایالات متحده و واقعاً فقط ایالات متحده مسئولیت کیفری شخص حقوقی را تحمیل می کند. مسئولیت کیفری شرکت آنچنان هم نتیجه سود روزافزون نظام آمریکایی در مجازات کردن و یا انتظام بخشی به رفتار شخص حقوقی نمی باشد بلکه در عوض پاسخ این است که آیین دادرسی کیفری آمریکایی به طرز ماهرانه ای بکار گرفته شده و نتیجه فرآیندی است که به وسیله آن، نظام عدالت کیفری آمریکایی اجرا می گردد. دادستان ها با تهدید شرکت ها به پیگرد کیفری، ایشان را ملزم می کنند که به بزهکاری اقرار کرده و سپس در شروع به پیگرد و محکومیت شخص کارکنان و مدیران شرکت همکاری کنند. در مقابل، شرکت ها اغلب درگیر انجام کارهایی می شوند تا به دادستان ها برای محکومیت شخص کارکنان تحت بازجویی کمک کنند. در پوشش همکاری، دادستان ها شرکت ها را مجبور می سازند که از امتیاز مشاوره با وکیل صرفنظر کرده و تحقیقات درونی را تکمیل نمایند و یا این که همه پیامدها را به دادستان ها واگذار کنند و شاید بحث برانگیزنده تر این که کمک هزینه مشاوره شخص کارکنان تحت بازجویی را قطع نمایند. بنابراین، مسئولیت کیفری شرکت در ایالات متحده دست کم در بخش مهمی به دلیل عملکرد دادستان های آمریکایی گسترش یافته است؛ در حالی که شماری از کشورهای اروپایی، نکته های قابل توجهی برای مقایسه در برابر نظام آمریکایی دارا می باشند. در ایالات متحده، شرکت ها از امتیاز مشاوره حقوقی بهره مند می شوند و به طور عادی به کارکنان تحت بازجویی کمک می کنند. آنها همچنین با تهدید به پیگرد کیفری روبه رو هستند؛ اگر هم به ندرت اتفاق بیافتد شرکت ها واقعاً به دادرسی کشانده می شوند. در عوض، توافق هایی برای چشم پوشی از این امتیاز، خودداری از پرداخت خسارت به کارکنان و جلوگیری از طرح هرگونه پشتیبانی از کسان تحت پیگرد وجود دارد. به این وسیله دادستان ها و شرکت های آمریکایی توانمندی های منحصرشان را بکار می گیرند. در نظام کیفری آمریکا با توسل به رهنمودهای کیفردهی سازمان یافته و

دقیق و در پرتو پیشبینی سه دسته ضمانت اجراهای متنوع؛ جبرانی، تنبیهی و پیشگیرانه به بهترین شکل ممکن اهداف اصلی تحمیل کیفرها اعم از سزادهندگی، بازدارندگی، بازسازی و حمایت از بزه دیده در خصوص اشخاص حقوقی امکان پذیر است. دادستان های آمریکایی که به وسیله کنگره دادگاه های آمریکایی و مهمتر از همه توسط یک نظام آمریکایی آیین دادرسی کیفری پشتیبانی شده اند این دکتترین را به سوی جلو گسترش داده و در فرآیند پیگیری شرکت ها و شخص کارکنان با مهارت بسیار اقدام کرده اند. به باور منتقدان این دکتترین نه بر نظریه کیفری استوار است و نه بر سیاست منطقی پیشرفته بلکه خود ابزار سودمندی برای حمله به جایگاه کنونی حقوق بوده است. اما اگر این دکتترین مسؤولیت کیفری وجود نمی داشت دادستان های آمریکایی به طور قابل توجهی در پیگرد شخص کارکنان بزهکار با مشکلات زیادی مواجه بودند و این هدفی است که حتی سرسخت ترین منتقدان رویه کنونی هم نخواهند توانست و در واقع نتوانسته اند که آن را قابل اعتراض بیابند. نتیجه گیری بالا نشان می دهد که نظام حقوقی آمریکایی اجازه طرح اتهام علیه شرکت را در مرحله نخست می دهد.

پژوهشنامه تطبیقی دادپیشگان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

فارسی:

- ۱- حسینی نژاد، حسینقلی. (۱۳۹۳). حقوق کیفری بین المللی. تهران: نشر میزان.
- ۲- ژرژمک، تی. (۱۳۹۳). تعقیب جزایی شخصیت حقوقی. مجله حقوق مردم، ۲۴(۲۵): ۴۴-۵۲.
- ۳- ولیدی، محمد صالح. (۱۳۹۰). حقوق جزا، مسئولیت کیفری. تهران: نشر امیر کبیر.
- ۴- صارمی، جواد. (۱۳۹۱). مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی. مجله کانون وکلا، ۲: ۹۳-۱۰۷.

لاتین:

- ۱- Bruce, c.(2013).Is corporate criminal liability really necessary?, southwestern Law Journal, vol. ۲۹.
- ۲- Catargiu, Magdalena. (2013) .The Origins of Criminal Liability of Legal Person: A Comparative Perspective” AGORA International Journal of Judicial Services, No.3.
- ۳- Celia,H.(2014). Criminal law and procedure', London, sweet and Maxwell limited 33, New fetter land, thirteen edition.
- ۴- Diskant, E .(2008) .Comparative Corporate Criminal Liability: Exploring the Uniquely American Doctrine Through Comparivie Criminal Procedure” Yale Law Journal, pp. 176-125.
- ۵- Fisse, B.(2012). Sentencing options against corporations;, Criminal Law Forum, vol 15.
- ۶- Foerchler, A.(2013). Corporate criminal intent: Toward a better understanding of corporate misconduct, California Law Review, Vol. 99.
- ۷- Lee, Lan B. (2011) “Corporate Crimimnal Responsibility as Team Member Responsibility” Oxford Journal of Legal Studies, Vol. 31, Issue 4, Winter, pp. 755–781.
- ۸- Leigh, L.H.(2011).The criminal liability corporations and other groups",Ottawa Law Review, vol. ۹.
- ۹- Levitske, J.(2012).Will the US sentencing commission's new proposed ۲۰۱۰ alo.
- ۱۰- Stephanie,A.(2012).cutter organizational sentencing.American criminal law review,volume44.
- ۱۱- Stewart,F & Nico,J.(2012). Corporate liability and Manslaughter: should we be going Dutch? Criminal Law Review.